

درس گفتار معرفت شناسی باوردین، جلسه هشتم

استاد مصطفی ملکیان، ۸۵-۱۳۸۴

نقشه بودن یا افسانه بودن کتاب مقدس

پرسش و پاسخ پیرامون شیوه‌های ایجاد باور

سوال: گفته شده که کتاب مقدس دعاوی معرفتی ندارد و تنها برای بهتر کردن انسان‌ها آمده است. آیا می‌توان انسان‌ها را بهتر کرد بدون آنکه در باورهای آنها تغییر ایجاد کرد؟ یعنی انسان بهتر شود بدون آنکه باورهای او تغییر کند؟ اگر بپذیریم که ناچار باید باورها تغییر یابند، در این صورت این نظریه که کتاب مقدس دعاوی معرفتی ندارد و تنها نوعی افسانه مفید می‌باشد دچار چالش می‌شود.

سؤال دیگر آنکه گفته شد نمی‌توان از بنیان‌گذاران ادیان و مذاهب در این مورد سؤال کرد که آیا این سخنی که تو می‌گویی راست است یا دروغ؟ چون اولاً هر پاسخی که او بگوید جزء دعاوی دینی گشته و خودش محکوم همان حکم افسانه‌ی مفید بودن می‌شود و ثانیاً اگر بگوید که سخنانش محتوای معرفتی ندارد دستش رو شده و دیگر کسی سخن او را نمی‌پذیرد. سؤال این است که چه دلیلی دارد که سخن او مبنی بر راست بودن دعاوی را نپذیریم؟ زیرا ما با آن که می‌دانیم بسیاری از رمان‌ها افسانه‌اند، باز هم آن‌ها را می‌خوانیم و تفسیر می‌کنیم. پس این سخن را نمی‌توان پذیرفت که

پیشوای یک دین و مذهب نمی تواند به واقعیت نداشتن سخنانش اعتراف کند از ترس آن که سخنش بی تأثیر گردد؛ لذا ما می توانیم مثلاً به سخن پیامبر اسلام مبنی بر راست بودن قرآن اعتماد کنیم.

پاسخ: سوال این است که آیا می شود وضع و حال انسان ها را بدون آنکه در باورهایشان تغییر ایجاد کنیم، بهبود ببخشیم؟ یعنی هر نوع بهبود بخشیدن متوقف است بر تغییر دادن باورها. رأی شخصی بنده این است که باید باورها را تغییر داد اگر چه این نظر مخالفانی هم دارد.

سخن در این است که یکی از راه های تغییر باور، قصه سرایی¹ می باشد. قصه یک راه تغییر باور است. آن بچه ای که بعد از شنیدن داستان چوپان دروغگو دیگر دروغ نمی گوید، وضعیتش بهتر شده و این تغییر وضعیت در اثر ایجاد این باور در او صورت گرفته است که دروغ گفتن نادرست است؛ یعنی باورمند شد به اینکه دروغ گفتن نادرست است. سخن در این است که این باور را از چه طریقی در این کودک ایجاد کردیم؟ چگونه این کودک را - که علی الفرض نمی دانست دروغ گفتن نادرست است - دانا کردیم به اینکه این کار نادرست است؟ از راه قصه سرایی؛ این قصه با خلق شرایطی او را باورمند کرده است. بنابراین تغییر باور، شرط لازم بهبود وضع است؛ ولی تغییر باور تنها از راه استدلال و یا از راه بیانات حقیقی حاصل نمی شود؛ بلکه از راه بیانات داستانی و مجازی و ... نیز حاصل می شود.

نکته دوم آن است که گرچه تغییر وضع منوط به تغییر باورهاست؛ ولی گاهی جزئیات باور در این تغییر وضع دخیل نیست. مثال: ممکن است من به این نتیجه برسم که تا مردم به زندگی پس از مرگ اعتقاد پیدا نکنند وضعیتشان بهبود پیدا نمی کند. بنابراین گویا من فهمیده ام که باید این باور را در مردم ایجاد کنم. پس اصلاح وضع مردم متوقف بر ایجاد این باور شد. حال سخن در این است که باور اجمالی به زندگی پس از مرگ وضع را بهتر می کند؛ اما دیگر نباید لزوماً به معاد قائل باشم بلکه باور

¹ narration

به تناسخ نیز مشکل را حل می‌کند. لزوماً نباید به معاد جسمانی قائل باشیم، چون می‌توانم به معاد روحانی هم قائل باشیم. چون بهبود وضع فقط در گرو اعتقاد به زندگی پس از این جهان است و تفصیلات آن دیگر مهم نیست. لذا یک انسان بودایی که به تناسخ اعتقاد پیدا کرده، زندگیش بهبود یافته است مسلمانی هم که به معاد جسمانی قائل شده زندگیش بهبود پیدا کرده است. آن کسی هم که به معاد روحانی معتقد شده همچنین. پس با اینکه تغییر باورها در اصلاح وضع مردم نقش دارد، اما باید اجمالاً یک باوری گرفته شود و باور دیگری داده شود و این باور دارای چند شق باشد و این شقوق برای اصلاح وضع علی السویه باشند. ادیان هم که آدم‌های خوبی عمل می‌آورند - اعم از آدم‌هایی که به لحاظ روان‌شناختی سالمند یا به لحاظ اخلاقی کاملند - به خاطر آن است که در چند فقره اعتقاد مشترک هستند؛ اما در تفصیل این اعتقادات با هم اختلاف دارند. همه‌ی ادیان اجمالاً نظام عالم را اخلاقی می‌دانند و اجمالاً به وجود ناظری در جهان معتقد هستند و ... پس تفصیل باورها آن قدر ارزش ندارند که خود باورها.

نقشه‌بودن کتاب مقدس

منظور ما از دعاوی معرفتی آن بود که خود کتاب مقدس را نقشه جهان هستی بدانیم؛ یعنی اگر این گزاره‌ها می‌گویند روزی طوفان نوح آمده است واقعاً طوفان نوح آمده است. ما می‌گوییم البته می‌شود این کتاب نقشه‌ی جهان نباشد و طوفان نوح هم حقیقتاً واقع نشده باشد و این یک بیان رمزی و کنایی برای چیز دیگری باشد.

ما می‌گوییم لزوماً نباید در کتاب مقدس به دنبال جغرافیای گذشته و تاریخ گذشته و جغرافیای طبیعت و ماورای طبیعت و هستی باشیم. البته مسلم است که کتاب مقدس نسخه و کتاب قانون است.

سخن آنتی رئالیست‌ها و کسانی از قبیل «دان کیوپیت»^۲ این است که لزوماً نباید از کتاب مقدس تلقی معرفتی داشت؛ یعنی آن را نباید به عنوان نقشه‌ی جهان تلقی کرد. این‌ها می‌گویند ساده لوحانه خواهد بود اگر گمان کنیم آن زمان که کتاب مقدس راجع به گذشته سخن می‌گوید، حقیقتاً درباره‌ی گذشته سخن می‌گوید. ویتگنشتاین می‌گوید حتی این که می‌گویند زندگی پس از مرگی وجود دارد منظور از «پس از مرگ» «پس» زمانی نیست. ما از زندگی پس از مرگ چنین می‌فهمیدیم که بعد از اینکه من نفس آخرم را کشیدم زندگی پس از نفس آخرم شروع می‌شود یعنی «پس» را زمانی می‌فهمیم و مرگ را هم فردی؛ پس از مرگ «من».

معنای مقدس بودن یک متن

سوال دوم این بود که چرا ما سخن بنیان‌گذار دین را مقدس محسوب می‌کنیم؟ پاسخ این است که: چه زمانی به یک متن، متن مقدس می‌گوییم؟ مقدس بودن متن به این معنی است که ما بر اساس استدلال‌هایی که حاصل یافته‌های بشری است نمی‌توانیم در آن جرح و تعدیل یا حک و اصلاح یا نقد کنیم یا پذیرش جمله‌های آن را متوقف به آزمون تجربی یا تاریخی یا فلسفی کنیم. اگر خطاب به قرآن چنین بگوییم که ای قرآن تو که می‌گویی طوفان نوح رخ داده است بیا با اسناد و مدارک تاریخی اثبات کن که طوفان نوح رخ داده است! از آن لحظه به بعد قرآن برای ما کتاب مقدس نیست. برای مثال در انجیل نقل شده است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود پدر من همه را می‌آزماید اما خودش آزمودنی نیست؛ نظیر آن سخنی که حضرت عیسی در مورد خدا می‌گفت ما هم در مورد کتاب مقدس می‌گوییم. متن وقتی مقدس است که ما سخن او را بی‌چون و چرا بپذیریم. اگر نپذیرفتیم دیگر آن متن، مقدس نیست. همه‌ی نزاع‌ها با رجوع به متن مقدس فیصله می‌یابند نه آن

^۲ Don Cupitt کشیش و الهی‌دان انگلیسی، کتاب «دریای ایمان» او به ترجمه‌ی حسن کامشاد و از طرف انتشارات طرح نو منتشر شده‌است (ویراستار).

که خود متن مقدس را با میزان اعتقادات بشری خودمان بسنجیم. وقتی می‌گوییم که اگر از بنیان‌گذار دین بپرسیم پاسخ او نیز متن مقدس خواهد بود به این معناست که باید پاسخ او را بدون چون و چرا بپذیریم. اگر از او بپرسیم: آن حرف‌هایی که شما می‌زدید، به معنای حقیقی می‌گفتید یا به معنای کنایی و مجازی و تمثیلی و رمزی و استعاری؟ و گفت که به معنای حقیقی می‌گفتم؛ خود این که به معنای حقیقی گفته است را باید بدون چون و چرا پذیرفت و به این معنا پاسخ او وارد متن مقدس می‌شود.

بنابراین، مقدس بودنش به معنای چون و چرا ناپذیر بودنش است. هر وقت شما سخن کسی را در ترازوی عقل خودتان آوردید -چه در ترازوی علوم انسانی و چه در ترازوی علوم تجربی و چه در ترازوی علوم تاریخی و چه در ترازوی علوم شهودی- در آن صورت شما آن سخن را مقدس ندانسته‌اید. لا یَسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ^۳ است یعنی خدا آن چیزهایی را که می‌گوید باید قبول کرد. وقتی پیغمبری بگوید بیان حقیقی بوده است، ما نمی‌گوییم لزوماً دروغ گفته است؛ بلکه می‌گوییم نمی‌شود گفت لزوماً راست گفته است. احتمال این که خود این سخن راست باشد و احتمال این که خود این سخن دروغ باشد وجود دارد و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال^۴. یعنی ما نمی‌گوییم که پاسخ پیغمبر را حمل بر دروغ کنیم؛ بلکه می‌گوییم نمی‌دانیم راست گفته یا دروغ گفته است. چه بسا خود این سخن او نیز دروغی باشد و جزئی از افسانه‌های سودمند باشد. همین که احتمال بدهیم که شاید ایشان به خاطر آن غرض و مصلحت باز هم خلاف واقع گفته باشد کافی است.

این متن برای ما مقدس است؛ اما برای کسی که از دید برون دینی بحث می‌کند نامقدس است. چه راهی وجود دارد برای کشف اینکه یک شخصی دروغ نمی‌گوید؟ تنها راه تشخیص اینکه کسی دروغ نگفته این است که برویم و نتیجه سخنش را تحقیق کنیم. اما سخنانی که انبیاء و بنیان‌گذاران

^۳ انبیاء، ۲۳

^۴ وقتی احتمال وارد شود استدلال باطل می‌شود.

ادیان می‌گویند از این مقوله نیست. سخنان ایشان درباره‌ی قبل از دنیا یا بعد از دنیا یا عالمی ورای عالم طبیعت است. لذا ما به جای تحقیق در مورد سخنان آنان به گفته‌های آنان اعتماد می‌کنیم. ما که اعتماد کرده‌ایم چگونه می‌توانیم کسی را که اعتماد نکرده است، صاحب اعتماد کنیم؟

دین‌ورزی و نسبت آن با عقلانیت

اگر به کسی گفتیم که مدعی مشو که با استدلال عاشق فلان شخص شده‌ای، به معنای این نیست که با آن شخص قطع ارتباط کن یا نباید عاشقش باشی. تنها این معنا را می‌دهد که ژست روشنفکرانه نگیر که من استدلال‌هایی کردم که نتیجه آن استدلال‌ها این شد که باید عاشق این شخص شوم! بگو هیچ استدلالی نداشتم و دست از این عشق نیز بر نمی‌دارم. مگر بناست که دست از هر چیزی که برای آن استدلال نداریم برداریم؟ ما می‌خواهیم بگوییم که دین‌ورزی، عشق‌ورزی است. اصلاً کسی نمی‌گوید دست از دینت بردار. فقط می‌گوییم ژست روشنفکری نگیر. نگو که برای دینت استدلال داری. ما می‌گوییم دین‌ورزی یک پدیده‌ی عقلانی نیست و این چیز منفی و بدی نیست. اکثر کارهای ما عقلانی نیست. وقتی می‌گویی سقف این خانه دلگیر است و می‌خواهم آن را بفروشم، حس تو این را می‌گوید و برای آن استدلال نداری. اگر من بگویم خانه شما با صفاست، نه من استدلال دارم بر حرفم و نه شما. تمام سخن ما این است که اگر کسانی ادعا کنند که دین‌ورزی یک مشغله‌ی عقلانی است؛ یعنی ما برای این که ملتزم به این دین و مذهب خاص هستیم استدلال داریم، ما مچ آنها را می‌گیریم. سخن آنتی رئالیست‌ها و ایرئالیست‌ها این است که نگویند که مسلمان شدن یا مسیحی شدن ما نتیجه استدلال است. هیچ دلیلی وجود ندارد که چرا مسلمانیم نه مسیحی.

گزاره‌های بدیهی و استدلال

فرض کنید گزاره «الف ب است» بدیهی باشد معنای آن این است که برای اعتقاد به این گزاره نیاز به دلیل نیست. اما گزاره «الف ب است، بدیهی است» نظری است و دلیل می‌خواهد و گر نه هر کسی

می تواند مدعی بدیهی بودن هر گزاره ای شود. اگر اثبات شود که گزاره ای بدیهی است، آنگاه اعتقاد به آن گزاره محتاج دلیل نیست.

انواع گزاره های بدیهی

بسته به تعریف، سه نوع بدیهی داریم:

- ۱- بدیهی آن است که نیاز به دلیل ندارد.
- ۲- بدیهی آن است که امکان اقامه ی دلیل برای آن نیست.
- ۳- بدیهی آن است که نه نیاز به دلیل دارد و نه امکان اقامه دلیل برای آن هست.

اینکه اگر گزاره ای متعلق به انسان صادق و معصومی باشد ما آن را بلا دلیل قبول می کنیم مطلب درستی است. اما خود این مطلب که این انسان، فرد صادق القولی است محتاج دلیل است. ما با سه پدیده در عالم معرفت شناسی روبه روییم؛ اثبات، معقولیت و رجحان. اما هر سه این ها محتاج اثبات هستند. یعنی رجحان داشتن «الف، ب است» بر «الف، ب نیست» باید اثبات شود. پس صدق و معقولیت و رجحان گزاره ها محتاج اثبات است.

اثبات ناپذیری گزاره های ادیان

سنخ گزاره های ادیان و مذاهب چنان است که امکان ندارد اثبات کنیم گزاره های این دین صادق است و گزاره های سایر ادیان کاذب یا این معقول است و دعاوی سایر ادیان نامعقول یا این راجح است و دعاوی سایر ادیان مرجوح. اگر کسی مدعی است که امکان دارد، دلیل بیاورد. شما دلیلی بیاورید که راجح بودن یا معقولیت یا صدق یک دین را اثبات کند. اثبات صدق، بسته به نوع گزاره، چهار نوع است: اثبات تجربی، عقلی، تاریخی و شهودی. اثبات معقولیت و رجحان نیز انواعی دارد.

کسب و انتقال معرفت

باید بین دو چیز تفکیک کنیم: اینکه شما حق دارید به چه گزاره‌هایی معتقد باشید. شما تا در عالم درون خودتان هستید هر گزاره‌ای را که شهود می‌کنید، می‌توانید به آن معتقد باشید. اما به محض اینکه بخواهید به من هم بگویید که تو هم به این گزاره که من به آن علم حضوری پیدا کرده‌ام معتقد باش، من می‌گویم چرا من باید به علم حضوری شما ملتزم شوم؟ من هم به علم حضوری خودم ملتزم می‌شوم. چرا من باید به علم حضوری شما ملتزم باشم؟ چرا شما نباید به علم حضوری من ملتزم باشید؟

بحث کسب معرفت از بحث انتقال معرفت جداست. مشکل ما در انتقال معرفت است. هیچ اشکالی ندارد که هر کس به هر چیزی که یافته ملتزم باشد. اما اگر من از خلوت خودم بیرون آیم و بگویم من چیزهایی را که در خلوت خودم بدان معتقد شده‌ام، باید مبنای تصمیم‌گیری‌های جمعی قرار گیرد و آن را به قانون تبدیل کنم و بر اساس آن نهاد خانواده و نهاد سیاست و اقتصاد و آموزش و پرورش و حقوق و قضا را پایه‌گذاری کنم، شما حق دارید بگویید چرا باورهای من مبنای تصمیم‌گیری جمعی قرار نگیرد؟ بر مبنای چه دلیلی این حق را یافته‌ای که از ما بخواهی باورهایی که در خلوت خود آن را پذیرفته‌ای مبنای قانون قرار گیرد؟

ترجیح بلا مرجح خلاف عقل است

در تمام این موارد بحث ما در انتقال معرفت است نه در کسب معرفت. در حیطه‌ی زندگی خصوصی و فردی هر باوری که داری بدان عمل کن؛ اما به محض اینکه بخواهی باورهای خودت را مبنای تصمیم‌گیری‌های جمعی (از خانواده تا عالم سیاست و اقتصاد و ...) قرار دهی، ابتدا باید باورهایت را اثبات کنی. اگر هر کسی حق داشته باشد بگوید که زندگی اجتماعی را بر اساس باورهای من شکل دهید، باور هر کسی را انتخاب کنیم ترجیح بلا مرجح خواهد بود و عقل می‌گوید بدون مرجح نباید

هیچ کدام را ترجیح داد. راه چاره این است که شما ابتدا مرا باورمند کنید آنگاه چون هردو به یک چیز باور داریم، می‌توانیم زندگیمان را بر اساس آن تنظیم کنیم. ما الزام معرفتی و الزام اخلاقی داریم که زندگی اجتماعی مردم را بر اساس باورهای دینی خودمان سامان ندهیم. اگر شما نتوانید <الف ب است> را برای من اثبات کنید و من هم نتوانم <الف ب نیست> را برای شما اثبات کنم و رجحان معرفتی یکی از این دو قول بر دیگری منتفی شود، در این صورت اگر زندگی ما بر اساس هر کدام از این دو قول تمشیت گردد ترجیح بلا مرجح خواهد بود و این عین ظلم است. تأکید می‌کنم که بحث ما در انتقال معرفت است نه در کسب معرفت. هر کس حق دارد زندگی خود را بر اساس باورهایش سامان دهد.

میزان قانع کننده بودن استدلال

قانع کننده بودن یا قانع کننده نبودن یک استدلال امری مشکک است نه متواطی. یعنی نمی‌توان گفت که فلان استدلال یا برای همه قانع کننده است یا برای هیچکس قانع کننده نیست. قانع کننده بودن یا نبودن یک استدلال بستگی به مخاطبی دارد که استدلال بر او عرضه می‌شود. ممکن است مخاطبان پیامبر یا امام علیهما السلام با توجه به ویژگی‌هایی که به لحاظ قدرت تفکر و میزان معلومات داشته‌اند، در برابر استدلال ایشان قانع می‌شده‌اند و این مستلزم این نیست که من هم در برابر همان استدلال متقاعد شوم. پس ممکن است استدلالی توانسته باشد مخاطبان آن عصر را متقاعد کند؛ اما نتواند مرا متقاعد کند.

امکان تغییر در باور مردم و ارزش آن

بدیهی است که می‌توان در باورهای بعضی از مردم تغییر ایجاد کرد؛ اما بحث بر سر این است که آیا این تغییر باور به دلیل لوازم منطقی استدلال و لوازم معرفتی است یا خیر؟ خیلی از مردم اگر بجای استدلال بر مدعا، مدعا را صد بار تکرار کنیم، آن را دلیل محسوب می‌کنند. از میان انواع متقاعد

شدن^۵ به باور، تنها استدلال، اعتبار منطقی و معرفت شناختی دارد. اگر بپذیریم که اعتقادات ما مبتنی بر برهان نیست در این صورت متواضع می‌شویم و دیگر تصور نمی‌کنیم که هر کس خلاف ما سخن بگوید با حکم صریح عقل مخالفت کرده است. اگر ما دلیل داریم او هم دلیل دارد و اگر او دلیل ندارد ما هم دلیل نداریم. این به معنای آن است که بپذیریم ما چون از پدر و مادر شیعه به دنیا آمده‌ایم لذا شیعه شده‌ایم و اگر از والدین سنی یا مسیحی به دنیا آمده بودیم، شاید اکنون شیعه نبودیم.

پرسش و پاسخ پیرامون نقشه بودن دین

پرسش: بحث در این بود که آیا دین نقشه دارد یا خیر. اگر ما نتوانیم از راه عقلانی برای دیگری استدلال کنیم که دین نقشه دارد می‌توان گفت که ما اثبات نکردیم که دین نقشه دارد؛ اما نمی‌توان گفت که دین نقشه ندارد.

پاسخ: آن جا که علوم و معارف زمانه با متون مقدس سازگار باشد، مشکلی پیش نخواهد آمد. وقتی در قرآن «سموات سبع» آمده و ما هم هیئت بطلمیوسی را قبول داریم، این دو را با هم سازگار می‌بینیم، لذا می‌گوییم که قرآن واقعیت را بیان کرده؛ یعنی نقشه‌ی هستی است و واقعاً هفت آسمان وجود دارد. اینجا مشکلی وجود ندارد و انسان به صورت روان‌شناختی و طبیعی و بلکه بصورت قهری معتقد می‌شود که کتاب مقدس من، نقشه‌ی عالم است و حتی نقشه‌ی آسمان‌ها را هم بیان کرده است. مشکل از وقتی شروع می‌شود که در طول زمان، کتاب مقدس ثابت است؛ اما علوم و معارف تجربی و تاریخی و بشر تغییر و رشد می‌کند و به دستاوردهای جدید می‌رسد. این دستاوردها با متن مقدس ناسازگار می‌شود. در این صورت یا باید بگوییم کتاب مقدس خرافات بوده و ما را فریب داده است یا بگوییم کتاب مقدس خرافات نبوده و فریب نداده است؛ بلکه قصه‌هایی برای ما گفته و همان طور که داستان چوپان دروغگو برای کودک پنج ساله مؤثر است این قصه‌ها نیز برای ما مفید

^۵ برخی از انواع متقاعد شدن به یک باور عبارتند از: عشق، نفرت، منافع فردی، منافع ملی، تلقین، القا، استدلال ...

است. نقشه نبودن کتاب مقدس یعنی یا «سموات» را به غیر این آسمان معنی کنیم یا «سبع» را هفت معنی نکنیم و مثلاً آن را به کثیر معنا کنیم.

پرسش: ما با افسانه بودن «سموات سبع» مشکلی نداریم؛ اما چرا باید خدا و معاد را افسانه بدانیم؟

پاسخ: قبلاً گفتیم اگر یکی از سخنان خداوند نادرست باشد، کل سخنانش زیر سؤال می‌رود. ما تا این زمان به افسانه بودن بعضی گزاره‌ها رسیده‌ایم، اما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که افسانه بودن گزاره‌های متن مقدس تا همین جا متوقف شود و با دستاوردهای جدید علمی بخش دیگری از متن که آن را مطابق واقع (= نقشه) می‌پنداشتیم، افسانه بودنش روشن نشود. این همان چیزی است که اصطلاحاً می‌گویند موقتاً^۶ به این گزاره‌ها اعتقاد داریم. البته اگر دین این گونه باشد، دیگر برای آن جان خود و فرزندانم را فدا نخواهیم کرد. آیا می‌شود گفت که من به این گزاره‌ها معتقدم و بخاطر آن‌ها جان‌فشانی می‌کنم و خودم و خانواده و جامعه‌ام را بر اساس آن سامان می‌دهم؛ اما امکان دارد که بعد از مرگ من معلوم شود که یکی دیگر از این گزاره‌ها افسانه بوده است؟

نکته دوم آنکه تجربه، تنها راه اثبات افسانه بودن گزاره‌های متن مقدس نیست تا شما بگویید افسانه بودن عالم ماورای طبیعت قابل تجربه نیست. به وسیله منطق فلسفی و بدون استفاده از تجربه نیز می‌توان نشان داد خدا با آن اوصافی که شما می‌گویید نمی‌تواند وجود داشته باشد. اثبات، منحصر به روش تجربی نیست. زیرا چهار قسم استدلال وجود دارد: تجربی، فلسفی، شهودی و تاریخی.^۷

^۶ tentatively

^۷ البته نباید فراموش کرد که یک اشکال به این نظریه (افسانه بودن متون مقدس) وارد است: اگر از بین ۵۰۰ گزاره یک پیامبر، افسانه بودن ۴۹۹ گزاره معلوم شد، دلیل نمی‌شود که گزاره ۵۰۰ام هم افسانه باشد. باید افسانه بودن هر گزاره جداگانه اثبات شود. البته قبلاً گفتیم که کتاب مقدسی که ادعا می‌شود سخن خداست اگر یک غلط در آن یافته شود، معلوم می‌شود که سخن خدا نیست. سخن خدا نباید حتی یک غلط داشته باشد.

پرسش و پاسخ پیرامون علم حضوری و اعتماد به پیامبران

پرسش: اگر ما به علم حضوری بدانیم که کسی اخلاقاً صادق است و او نیز به علم حضوری از طریق وحی به مطلبی علم حضوری داشته باشد؛ اگر چه برای اعتقاد به گفتار او استدلال عقلی نداشته باشیم؛ چرا نباید به گفتار او اطمینان پیدا می کنیم؟

پاسخ: اولاً متعلق علم حضوری یا نفس است یا افعال نفسانی یا انفعالات نفسانی یا قوای نفسانی. صادق القول بودن پیامبر از سنخ هیچ کدام از این امور نیست. ثانیاً اگر بپذیریم که این قضیه‌ی شرطیه صحیح است که «اگر صادق القول بودن یک شخص برای من به طور قطع حاصل شد، در آن صورت می توانم بدون استدلال به گفتار او معتقد شوم»؛ صدق قضیه‌ی شرطیه به معنای صدق مقدمه‌ی قضیه نیست. پرسش ما این است که چگونه صادق القول بودن یک انسان برای ما قابل کشف خواهد شد؟ اگر کسی همیشه راست گفته نتیجه نمی شود که اگر الان سخنی بگوید لزوماً راست خواهد گفت، زیرا او اکنون می تواند دروغ بگوید و این اولین دروغ او خواهد بود. اولین دروغ هر انسانی اولین دروغ او خواهد بود به این معنی که قبل از آن دروغی نگفته بوده است.

نکته آخر آن که صدق اخلاقی با صدق منطقی متفاوت است. صدق اخلاقی آن است که گفته‌ی من مطابق عقیده‌ام باشد؛ اما صدق منطقی آن است که گفته‌ی من مطابق واقع باشد. ما به دنبال صدق منطقی هستیم. ما دغدغه‌ی صدق منطقی داریم نه صدق اخلاقی. ما مطمئنیم که پیامبر اخلاقاً دروغ نمی گوید و آنچه را واقع می داند بیان می کند؛ اما آیا آنچه او واقع می داند دقیقاً مطابق واقع است؟

این سخنان به این معنا نیست که ما به گفته‌ی پیامبر اعتماد نکنیم؛ تنها به این معناست که اعتقاد من چنان مبنا ندارد که بتوانم تفرعن آمیز و تمسخر آمیز به اعتقاد دیگران بنگرم، به این بهانه که چرا به اعتقادات من اعتقاد ندارند! سخن درین است که ما پیروان ادیان مختلف هیچ کدام استدلال نداریم لذا حق نداریم یکدیگر را مؤاخذه کنیم.

تعریف عقلانیت

عقلانیت یعنی ایجاد تناسب مستقیم میان دل‌بستگی و پابندی به یک عقیده با میزان قوت شواهد مثبت آن عقیده. دل‌بستگی به امور نظری مثل دل‌بستگی به اینکه «خدا وجود دارد» و پابندی به امور عملی مثل اینکه «باید راست گفت». آیا دل‌بستگی و پابندی ما متناسب با میزان شواهد است؟ آیا شواهد مثبت «دو بعلاوه‌ی دو مساوی است با چهار» بیشتر است یا شواهد مثبت این که «خدا وجود دارد»؟ شواهد مثبت اینکه «امروز سه‌شنبه است» بیشتر است یا اینکه «زندگی پس از مرگ وجود دارد»؟ شواهد مثبت اینکه «علی بن ابیطالب (ع) عرب بود» بیشتر است یا اینکه «ایشان خلیفه اول مسلمانان است»؟

شواهد ضعیف و دل‌بستگی‌های قوی!

در عالم دین و مذهب هر چه شواهد ضعیف می‌شوند، دل‌بستگی‌ها بیشتر می‌شود! فرض کنید که شیطان‌پرست بودید، به نظر شما با تأمل در مجموعه‌ی اوضاع و احوال عالم شواهد اینکه در عالم شیطان وجود دارد بیشتر است یا شواهد آنکه خدایی مهربان و عادل و حکیم؟ انسان با دیدن شواهد موجود در عالم بیشتر به شیطان معتقد می‌شود یا به وجود خدا؟ آیا این عالم، عالمی است که زیر نگین یک خدای مهربان و عطوف و رئوف و عادل و حکیم و عالم و قادر است؟ علی رغم این شواهد نافی وجود خدا، من تن به شهادت می‌دهم و حتی حاضرم آدم بکشم. اگر کسی انکار کند که امروز سه‌شنبه است - با این که حکم صریح عقل را انکار کرده‌است - بر او سخت نمی‌گیریم؛ اما اگر

بگویند تعداد دروازه‌بانان جهنم هجده تاست می‌گوییم خیر آقا «عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ»^۸، نه بیشتر و نه کمتر و حاضریم او را کتک بزنیم!

اگر این متدولوژی را در پیش بگیریم، در آن صورت متدینان تمام ادیان نیز می‌توانند همین متدولوژی در در پیش بگیرند. برای مثال اگر تبعات فلان حکم دینی مورد سؤال واقع شود و در دفاع بگوییم که لابد حکمتی فوق این‌ها وجود دارد که از دید ما مخفی است؛ در این صورت یک هندو هم می‌گوید که اگر گاوی وسط خیابان دراز کشید، حتی اگر ترافیک شهر مختل شود کسی حق ندارد او را بلند کند؛ زیرا حتماً مصالح بالاتری وجود دارد. با این متدولوژی نمی‌توان هیچ خرافه‌ای را از غیر خرافه متمایز کرد.

آنتی‌رنالیست‌ها و ایرنالیست‌ها می‌گویند که ما اصلاً هیچ ادعایی نداریم. ما فقط از شما می‌خواهیم که به ما نشان دهید که کتاب مقدس شما نقشه است. اما اگر نقشه شما با عالم مطابقت نداشت نگوئید که این جا را باید خراب کرد تا با نقشه بخواند؛ یعنی مسیحیان نشان دهند که واقعا تثلیث امکان پذیر است یا مسلمانان نشان دهند «عالم ذر» امکان‌پذیر است؛ یعنی یا صدقش را اثبات کنید یا معقولیتش را و یا لااقل رجحانش را اثبات کنید.

^۸ «بر آن (=دوزخ) نوزده (نگهبان) است». المدثر، ۳۰